



# نویسندگان و تحولات اجتماعی

## از: علی اکبر کسمائی

پاره‌ای از حادثات زمانه چنانست که سیر تاریخ را بکلی تغییر میدهد؛ آثار گذشته را مانند چیزی که فرونشسته باشد در اعماق دریای زمان فرو میبرد، «دیروز» چنان دور میشود که در صف اطراف کهن فرامیگردد و بازی بکنواخت زندگی یکباره جنبش و جهش پیدا میکند و چرخش که کند رفت ناگهان تند میگردد... ارزشها و مقیاسها، اعتبارات و احتجاجات زندگی دیگر گونه میشوند و آنچه تا «دیروز» محترم و معتبر بود از ارجح منزلت میافتد و آنچه «امروز» شأن و عزت پیدا میکند آید تا دیروز اصول وجود نداشت و یا اگر وجود داشت بیچشم کسی نهی آمد!

اکتشافات جلیل علمی، اختراعات بزرگ صنعتی، انقلابات خفای اقتصادی و جنگها و تحولات اجتماعی همه از آن زمره حادثات زمانه هستند که جهانی را درگیر کرده و میسازند زیرا تمام مظاهر حیات بر در تحت تاثیر این حوادث اند و از میان آنچه تابع اثر این حوادث میشود، ادب و هنر را میتوان نام برد که یکی از ظریفترین مظاهر حیات آدمی بشمار میآیند.

چه بسا مؤلفات که تا دیروز جان و جرات داشت و همواره در دل و خاطر خواننده موج میزد و مردم را خواندن آن شور و رغبتی داشتند، اما امروز مهمل و مغفور افتاده است و در آثار کافز پاره‌ها و یا در کتب کتابخانه‌های متروک گرد فراموشی میخورند!

چه بسا نویسندگان و هنرمندان که تا دیروز، مردم غذای روح خود را از ایشان باز میستاندند و روزی، گوئی متعلق بدنیائی دیگرند، دیگر چیزی در چنجه ندارند که اشتیاق روحی مردم بر زمان رافع کند مردم زمان نیز دیگر از ایشان غذای روح نمیخواهند و بفرش آنکه بخواهند، با آنچه از ایشان باز میباید نفع نمیشوند زیرا دیگر پاسخ آن حساستهای تازه ناشی از حوادث و تحولات نوین را نمیتوان با همان پاسخهای برین داد و حال باید از راه نوه از راه دیگری، این احساسات تازه را ارضاء کرد...



تأیید از شهر یور بهست، برای ارضاء احساسات آن دسته از خوانندگان ایرانی که هنوز برین رمانهایی از قبیل «پوسه هذرا» و «خانم هندی» در کام ذهنشان باقی بود و یا برای اشخاصی جواتر ایشان ولی متعلق بمقتضیات و احوال دوره بهست ساله قبل از شهر یور بیست، کتابهایی مساتند «تهران نوب» و «منهم گریه کرده‌ام» و یا «اشرف مخلوقات» بگانه وسیله‌ای بود که در محیط آن روزی با احساسات کثرت طبقه خوانندگان و اهل کتاب در ایران پاسخ میداد ولی بدیهی است که بعد از تحولات دوره اخیر این بهست ساله بعد از شهر یور بهست، دیگر آناری از قبیل آنچه یاد شده با احساسات و افکار تازه مردم و احتجاجات روحی و معنوی آنان وفق نمیدهد و اگر کسانی اسرار دارند که هنوز هم کتابهای مثلاً جرجی زیدان را ترجمه کنند و یا مانند مرحوم جهانگیر جلیلی و محمد مسعود رمان نویسند، از روح زمان و تازه‌های این دوران بی‌خبرند...  
 کر بمقتضای تحولات اجتماعی، در مسیر احساسات و افکار مردم ایران اینطور قضاوت میکنیم، تنها ناشی از این

نوست که ما چشم باز کرده دیروز و امروز محیط خود را دیده باشیم و بگوئیم که امروز دیگر نباید دنبال افسانه بافیهای واهی رفت و یا نباید شعر سوزناک و احساساتی نوشت و عکسبرگردان نمونههای رمانتیک قرن هیجدهم شد.

این تنها منحصر بکشور ما و تحول فکری مردم ایران نیست. بعد از جنگ بزرگ اول در فرانسه نیز تحول شکرفی در ذوق و سلیقه یعنی در احساسات و افکار مردم روی داد و طبقه کتابخوان فرانسه و اروپا به طور کلی احتیاجات و توقعات تازه ای پیدا کردند...

تأثیر از آن جنگ، نامهای نویسندگان مانند «آنا تول فرانسه»، «پی پرلوتی» و «پل بورژ» در آسمان ادب معاصر فرانسه میدرخشید. مردم آنرا این نویسندگان را همچون ورق زرمهر داندومیان «آنا تول فرانسه» و «پل بورژ» رقابت سختی افتاده بود که حتی کارشان گذشته از ادب، پرسریک زن زیبا نیز نزدیک بود بدوئل بکشد! ولی پس از شعله ور شدن آتش جنگ بزرگ نخستین و پس از پنج سال خونریزی و ویرانی، همینکه آتش جنگ فرونشست و آثاری که همیشه ناشی از تحولات بعد از جنگ است در جامعه بروز کرد، مردم متوجه شدند که دیگر نسبت با آنرا این نویسندگان که تأثیر از جنگ معبودشان بودند اشتباهی ندارند و دیگر عاشق آنا تول فرانسه و پی پرلوتی و پل بورژ نیستند و چیزهای دیگری میخواهند که در آنرا ایشان یافت نمیشد... این بود که از میان ادبا و نویسندگان جدید، معبودانی تازه برای خود برگزیدند و با ناکه احساسات تازه ایشانرا پاسخ موهفتند روی بردند.

«آنا تول فرانسه» با آن لبخند هزل و تمسخر لطیف و رشک و تردید فلسفی و هنرمندانه اش، «پی پرلوتی» با آن حزن عمیق و روح جهانگرد شاعرانه ای که در کردشهای روی این کدوکب ارضی داشت، و «پل بورژ» با آن مطالعات تحلیل روانشناسانه خود درباره عشاق طبقه اشراف، دیگر احساسات و افکار مردمی را که پنج سال متوالی در آتش جنگ سوخته بودند دستخوش تحولات بعد از جنگ بودند، قانع و راضی نمیساخت. آنرا این ادباء دیگر مانها از روحی و عطش ذهنی و اشتیاق فکری مردم اروپای پس از جنگ تطبیق نمیکرد. مردم هنگامی از آنرا آن ادباء خوششان میآید که سالها بودند که خون ندیده بودند، و بیاصولای خبری از ایشان باز نیامده و دیگر رنگشان را هم در همه صورتها نهند. حتی آنانکه در آفات جنگ با عجز و به جان سلامت بدر برده بودند تازه خویشتر را با جنگی دیگر بنام جنگ سرد و مبارزه های اقتصادی و سیاسی و اجتماعی، و بیکارهای پس از جنگ که شاید هم سخت تر و تلختر و طولانی تر از عرصه کارزار بود دست بگیربان موهفتند...

چنین مردمی چگونه میتوانند از سیاحتنامه های لطیف و عاشقانه «پی پرلوتی» کیف کنند؟ چگونه میتوانند باز هم بلبلند هزل فرانسه بشنوند و هنوز در ششدر شک و تردید فلسفی او باشند؟ چگونه میتوانند حوصله داشته باشند که نازک کاریهای عاشقانه و مغاللات شهوت انگیز اشراف مرفه و آسوده خیال پاریس را در داستانهای «پل بورژ» که دیگر برایشان جنبه مبتذلی پیدا کرده بود بخوانند؟ اصلا راه و رسم عاشقی هم عوض شده و خیل عشاق تنها آنانکه پل بورژ میشناخت نبودند...

این بود که ناگهان بر اثر آن تحول تاریخی، خدایان ادب دیرین سرنگون شدند و آفرید کاران هنر و ادب نوین جای آنرا گرفتند. دیگر نوبت «مارسل پروست»، «پل والری»، «پل کلودل»، «آندره ژید» و نظایر ایشان بود که از رنج جنگ الهام گرفته و دست پرورده تحولات و فلسفه های نو بودند. همچنانکه ایشان نیز بعد از جنگ اخیر، جای خود را رفته رفته بزرگان پل سارترها، پفرانسوا موریاکها، پل الوارها و آلبر کاموها دادند...

... و خیلی پیش از همه اینها! بعد از انقلاب کبیر فرانسه نیز چنین تحولی رخ داد؛ مردم تر از دیوهای «ولتر» و داستانهای او را کنار گذاشتند و این بی میلی نسبت بسایر نویسندگان هم عصر او نظیر «دیدرو» و «منتسکو» نیز بروز کرد. اینها همه بنهانگزاران معنوی و فکری انقلاب بودند ولی نمره معنوی و فکری انقلاب آنقدر رسیده و شاداب و بارور شد که خود آنرا هم کهنه کرد!

بر اثر آن انقلاب، طرز فکر نویسندگان در اوایل قرن نوزدهم عوض شد و حساسیت جدیدی در مردم پدید آمد که «شاتوبریان» در داستانهای خود، «لامارتین» در اشعار خویش و «ویکتور هوگو» در نمایشنامه هایش آنرا توصیف کرده اند.

هنگامیکه شاتوبریان «نیو غمسیحیت» را بچوانان و زنان عصر خود در کتابی باین عنوان نشان داد، تلاطمی در روح آنان پدید آورد در حالیکه خودش و چهار سال پیشتر نداشت. یکی از زنان زیبای آن عصر در یادداشتهای خود نوشته است: «... درین شبها کمتر کسی پیش از مطالعه کتاب نیو غمسیحیت خوابش میبرد. زنهای این کتابها را از یکدیگر میروبرایند. چه شبها که برای مطالعه این کتاب بخواهی کشودیم و چه طپشها که مطالعه این کتاب بقلب ما میفکند ما از هم دیگر میپرسیم: یعنی چه؟ آیا مسیحیت واقعا اینست؟ اگر مسیحیت این باشد چقدر شهرین و مطبوع است!

آری مسیحیت: همان مسیحیتی که در قرن هیجدهم مورد تمسخر نویسندگان و در مظان شک و تردید ایشان بود در قرن نوزدهم بقدرت قلم «شاتوبریان» آنهمه شهرین و مطبوع شد در حالی که

«شادوبریان» نه مرد دیانت بود و نه مبرم مسیحیت بلکه یکی از کسانی بود که پدید آورنده حساسیت و ذوق جدید در قرن نوزدهم شدند .  
هنگامی که «تأملات» لامارتین منتشر شده با آنکه خودش سی سال بیشتر نداشت، تلاطمی در روح جوانان عصر خود افکند و دلها و مشاعر مردم را فریفت. «ویلن» ناقد معاصر لامارتین که آن نبوغ نادر را بر دیوان او کشف کرد، از او پرسید : «جوان ! از کجا آمده ای ؟ !» : آنروز این سؤال همه مردم را ناله بود زیرا لامارتین نغمه ای سرداده بود که گرچه مردم نظیرش را کمتر شنیده بودند ولی هر چه بود نغمه دل آنان بود.



در آن دسته از مردم محیط ما نیز که میتوان آنرا نماینده طبقات فهمیده و روشنفکر ایران شمرد امروز حساسیت و ذوق تازه ای پدید آمده که هنوز چنانکه باید آثار هنرمندان و نویسندگان ما پاسخگوی آن نیست. صادق هدایت و صادق چوبک و جلال آل احمد، عبدالرحیم احمدی و جمال میرصادقی و رضا مقدم : داستان نویسان امروز ما که صاحب سبکی هستند، گرچه زمینه کارشان تا اندازه ای بهم شبیه است ولی می توان گفت که باین حساسیت و ذوق تازه نزدیک شده اند .

اما دیگران که حتی استاد تر و ادیب تر اند، میتوان گفت که این حساسیت و ذوق تازه را یا درست درک نکرده و یا اصول آن دور شده اند. نویسندگان و ادیبان بزرگ ما همچنان در وادی خود سیر میکنند و روز بروز از آنچه در محیط اطرافشان در شرف وقوع است دورتر میشوند و ذهن خسته خود را با نغمه های کهن و با ترانه های دلکش شعر بی زوال فارسی فراموشی میدهند. بکلی کنار نشسته به مطالعه یا ترجمه کتاب قناعت ورزیده اند و شاید هم بهترین کاری که از دستشان بر آید جز این نیست اما حساسیت جدید نیازمند نویسندگان و هنرمندان جدید و محتاج هنر و بیان جدید و همچنان چشم بر آینه ترجمان تازه ایست که با روح زمان آشنا باشد و زبانی نزدیکتر بدل مردمان بکار برد. اگر امروز دیگر باره ای از آثار نویسندگان معاصر که هنوز بسبک دوران رمانتیک مینویسند رونق گذشته را ندارد، ناشی از آن است که با اصطلاح موسیقی : خارج میخواند و زمزمه فکر و دل انسان این عصر نیست و نغمه ای نیست که با ساز امروز بتوان آن را نواخت.

شک نیست که در کشور ما امروز یک دوره تازه آغاز شده است که شاید تا اندازه ای اصطلاح «تحول اجتماعی» بر آن منطبق باشد زیرا می بینیم که اجتماع ما از بسیاری جهات از نو نامیشود و از بسیاری جهات نیز در شرف تکوین است و در هر حال بر پایه های جدیدی استوار میگردد . در اجتماع نوظبع ارزشها عوض میشود و مقاسمهای تازه ای بکار میافتد و در برابر نویسندگان و هنرمندان مافرستهای تازه و نادری برای تمییزهای تازه و آفرینشهای ارزنده پیش می آید زیرا تحولات و گرد گونیهائی که رفته رفته در بین جامعه رخ میدهد در برابر چشم و گوش و احساس آنهاست و طبعا در عواطف و افکار ایشان اثر میگذارد و طبعا نیز بایستی در آثار آنان منعکس گردد.

از شهریور بوست بعد آنقدر در اجتماع ما حوادث گوناگون رخ داده که طبع و نتایج و آثار و عواقب آن، وسایه روشن این دور نمای هیجده ساله درست در حکم گنجی است پر از جواهر و یادریائی نفی از درو گوهر.

هنرمندی باید تا بکشف این گنج و تصویر آن همت گمارد و نویسنده ای شاید که همچون غواصی ماهر در این بحر عمیق غوطه خورد و از اعماق آن ، دامنی پر از سدفهای درخشان آورد و جامه یی زیب و زیور ادبیات معاصر ایران را با آن بیاراید .

ادیبان و هنرمندان این عصر در تکوین یا تصویر دوره تازه تاریخ و زندگی امروزمردم ما مسئولیت شدید دارند و این دانشمندان و متفکران و نویسندگان هستند که باید منشاه اعمال ملی و زبان کویای آن باشند و ارزشهای معنوی را در جامعه استوار سازند

بدیهی است که این مقصود، تنها با چند سخنرانی و گفتار، و تنها با انکارش چند مقاله و حتی با تالیف و ترجمه چند کتاب که در گنج کتابخانه بهماند حاصل نخواهد شد آفرینشهای ادبی و هنری ما اگر هنرمندان و اسیل نباشد در مردم اثر : نخواهد گذاشت و در جامعه تاثیر عمیق نخواهد کرد. ما نیازمند کاری ارزش هنرمندانهای هستیم که پایدار بماند. کاری که ارزش هنری و انسانی آن موجب تاثیر و رمایه خلود آن گردد. کاری که از محیط امروز الهام گرفته و در همین حال جنبه کلی انسانی در آن نهفته باشد .

این جنبه کلی انسانی در آفرینشهای ادبی و هنری امروز ما خیلی ضعیف و بیابکلی مفقود است . اگر نویسندگانی بتوانند این نیاز معنوی و این حساسیت جدید جامعه را در آنچنان اثر بار ارزش ادبی منعکس سازد که از جهات مختلف هنری بی مهربان باشد، مردم خود بخود بدان خواهند گروید و از یکچگون اثری بی آنکه درس دهنده درس خواهند گرفت و بی آنکه امرونیی کند آنرا سرمشق قرار خواهند داد زیرا خود روزندگانی خود را در آن خواهند یافت و خمره آنرا با سرشت خویش مجین خواهند دید و آنوقت است



صادق هدایت پیشرو نویسندگان رئالیسم در ایران



که میتوان گفت در محیط مائوز يك اثر اصول وارزنده ادبی با تمام شرایط فنی آن پدید آمده است. میگویند «ژان ژاک روسو» به معنی انقلاب بود و کتاب «قرارداد اجتماعی» او انجیل انقلاب شمرده شده است. امامردان انقلابی او را بالاتر ازین میدانند. او را به معنی اخلاق و رهبر و راهنمای سلوکی میدانند که مردم اروپا نیز گاهی بدان نیاز داشتند. روسو بود که به مردم آموخت فضیلت و اخلاق برتر از علم و دانش است و انسان پیشرویش از آنکه هر کارهائی باشد باید انسان باشد. دوران جدید روزگار او نیز نیازمند اخلاق و طبایع تازه ای بود که بیشتر با مقتضیات آن سازگار باشد. نیازمند کبریای شریقی بود که نشان مرد آزاده است.

نیازمند روح قهرمانی و عدالت و شجاعت و پاک و سادگی و انسانیت بود... و «روسو» از تمام این صفات سخن میگفت و با فصاحت و سراحتی کم نظیر، آنرا تجزیه و تحلیل می کرد تا پیش از و هیچکس مانند او سینه اش را نشکافته و رازهای خود را دلیرانه و با روح و نیتی چنان شریف و سادگانه آشکار ساخته بود.

دنیای معاصر «روسو» نیز نیازمند مرد جسوری بود که مثل او برده ریا و ظاهر سازی و خود نمایی و خود فروشی را بکلی بدرد. روسو اینکار را با هنر ادبی انجام داد در کار او چنان سحر و افسون بود که مردم را بی اختیار عاشق و شیفته پاکی و سادگی و بی ریائی و صداقت ساخت. روسو خود با سهیمیت و خلوص فوق العاده ای عاشق این صفات بود و همان سهیمیت و خلوص او سبب شد که مردم نیز شیفته این صفات شوند. روسو انسان بود و انسانیت را برانگیخت. روسو با هنر خود مشاعر و احساسات شریف را در مردم تلقین کرد بی آنکه بخواهد مستقیماً با آن درسی داده باشد. حتی از بد اخلاقوهای خود دلیرانه و با شرم جذابی سخن گفت تا مردم بر امتوجه ارزش و اهمیت صداقت و اخلاق نواک سازد.

او بود که زنجیرهای فرسوده تربیت کهن کودکان را پاره کرد و اشتباهات عجیبی را که تا آن زمان در مورد پرورش نوجوانان مرتکب می شدند آشکار ساخت. اما چگونه؟ باز گره واقف و خیم آن طرز تربیت در مورد خود، و با نشان دادن نمونه تربیت کامل بنام «امیل» اهل صورت دیگری از روسوئی بود که خود روسو آرزو داشت آنطور تربیت یافته باشد و یا اگر می توانست کودک خود را بدان گونه پرورش دهد.

روسو بود که زنان را حشمت و حیا آموخت و مردان طریق فضیلت را نشان داد و راه سعادت را در سادگی و آزادی و شرافت دانست... و اینها صفاتی بود که مردم عصر او بشدت نیازمند آن بودند... و مردم عصر ما و جامعه مائوز نیازهای معنوی بسیاری دارند که هنوز تصویری از آن و انعکاسی از آنرا باید در ادبیات معاصر خودشان تا به شکل اصیلی جلوه کند، انتظار کشند.

میگویند مردم اسپارت پس از شکست سختی که در یکی از جنگها خوردند، از مردم آتن کمک خواستند ولی مردم آتن بجای آنکه برای آنها ساز و برگ جنگ و مرد جنگی بفرستند، شاعر سالخورده ای فرستادند که همواره از خداوندان شعر الهام می گرفت و به هیوسته اشعاری که از دل بر می آمد میسرود و سرانجام ترانه های شاعرانه او، روح حماسی مردم اسپارت را برانگیخت و آنان را بر دشمن چیره ساخت!

آیا مائوز امروز بوجود یک چنین ادیبی - حر آفرین که روح نوین در ما بدمد، احتیاج نداریم تا جنب و جوش تازه ای در ما پدید آورد و ما را به پیروزیها و آبادانی های روحی و معنوی نائل سازد؟

رتاب جامع علوم انسانی

